



پیش گفتار سردبیر



یادداشتِ سردبیر، زنده‌یاد حسن شهباز،

(ناقوسی وداع)

ره‌آورد شمارهٔ ۵۶، بهار ۱۳۸۰

مرگ حقیقتی است انکار ناپذیر، و این حقیقت را سردبیر هم می‌داند. اگر اندوهی به دل دارد به خاطر فرزندش است. با رفتن او، "ره‌آورد" را چه کس باید سرپرستی کند؟ در درازای این ۱۹ سال، هیچ فرد یا گروهی یا سازمانی اعلام نکرد که پشتیبان راستین حفظ و پایداری این فرزند است، خواستار زنده نگاه‌داشتن این کودک است. نامه‌ها و پیام‌ها، در این دوران ۱۹ سال، بی‌شمار بود، اما این مهربانی‌ها، جز در موارد محدود، از رهگذار تشویقِ زبانی تجاوز نمی‌کرد. هیچ فرد یا گروه یا سازمانی اعلام نکرد که آماده است "ره‌آورد" را به فرزندی بپذیرد و این خدمتگذار فرهنگ ایران را زنده نگاه دارد.

سردبیر سرفراز است که در شرایط سنی کنونی، از بام تا شام کار می‌کند. از یک سو برای تامین هزینه‌ی زندگی و از سوی دیگر برای انتشار "ره‌آورد" به سفرهای دور و نزدیک می‌رود، تا عقد کند، وعظ کند، سخنرانی کند و بدین وسیله کسری مخارج انتشار را فراهم سازد. مقالات را گاهی در هواپیما و گاهی در اتوموبیل می‌نویسد و مطالب رسیده را در مطب پزشکی، ویراستاری می‌کند، در خواب و بیداری به مطالب شماره آینده می‌اندیشد، هر بامداد به طور منظم به پستخانه می‌رود تا بسته‌های مجله را تحویل پست دهد، یا سری به بانک می‌زند تا چک‌های مشترکان را به حساب بگذارد.

او بازیگری است که هر روز و هر ساعت، در نقشی متفاوت، ایفای نقش می‌کند و از این سخت‌کوشی خود همواره سرفراز و شادمان است و این شیوه‌ای است که هر روز و هر هفته و ماه، بی‌وقفه و بی‌امان، ادامه دارد. تا زمانی که سرپا ایستاده است و "ره‌آورد" در آغوش اوست، کار هر روزی خود را ساعت‌وار انجام می‌دهد و از آفریدگار سپاسگزار است که او را سالم و توانا نگاهداشته است.

اما دریغ که: «چرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها».

شما بگویید

- آیا با بدروود سردبیر، "ره‌آورد" زنده خواهد ماند؟

- آیا راهی هست که بتوان این فروغ معرفت را روشن نگاه داشت؟

- آیا فکر نمی‌کنید که با ایجاد سازمانی مجهز، بتوان به انتشار این نشریه ادامه داد، بخشی به زبان انگلیسی به آن افزود تا جوانان و نوجوانان ایرانی در غربت نیز، که به تدریج با زبان مادری خود بیگانه می‌شوند از آن بهره‌گیرند؟

اگر برای این پرسش‌ها پاسخی دارید، بنویسید تا غبار ناامیدی و اندوه را از دل سردبیر بزدایید و به یاد آورید که در کم‌ترین دوره‌ای از ادوار تاریخ این سرزمین، ایران به اندازه‌ی امروز به یاری فرزندان خود نیاز داشت. از این حمایت انسانی و الهی دریغ نوزید.

حسن شهباز

که تا آخرین لحظاتِ عمرِ پربارش، نگرانِ جگرگوشه‌اش، (ره‌آورد) بود.

با وجود این که حسن شهباز در زمانِ حیاتش پاسخی از هیچ حمایت‌کننده‌ای نگرفت، بسیار سرافرازم، که توانستم برای "ره‌آورد" حامیان فراوانی بیابم که از کمک‌های مادی و بیشتر معنوی، دریغ ندارند و مانند سدی محکم پشتِ شانه‌های لرزانِ من ایستاده‌اند و باعث شده‌اند که تنها آرزوی همسرم حسنِ شهباز برآورده شود و "ره‌آورد" اش نه تنها خاموش نگردد؛ که سرافرازتر و پربارتر بالیده شود و فرهنگ، ادب و تاریخ ایران را بدون هیچ وابستگی عقیدتی و سیاسی، به ایرانیانِ سرتاسر جهان، چه برونمرز و چه درونمرز بشناساند.

اکنون این فصلنامه با پشتیبانی بسیاری از افراد نیکنام و فرهنگدوست هر چه بیشتر به سوی تکامل می‌رود، ایرانیانی که عاشق تاریخ و ادب و فرهنگِ وطنمان هستند از طُرُق مختلف از ره‌آورد حمایت می‌کنند،

در ماهِ نوامبر آقای سیامک مشعل یکی از فداکارترین، نیکوکارانِ ایرانی ساکنِ لس‌آنجلس، طی گردهم‌آئی صمیمی و پر شکوه در دانشگاهِ یوسی ال ای، با حضور عدهٔ بسیاری از خویشان و یارانش، از کتاب‌های پدرش، شادروان الیاس مشعل که به اهتمام او و توسط "ره‌آورد" و آقای کامران مهنا به چاپ رسیده بود، رونمایی کرد. سیامک مشعل تمام درآمدِ حاصله از فروش کتاب‌های پدر را به فصلنامهٔ «ره‌آورد» هدیه داد. ضمن درودِ فراوان به انسانیت و فرهنگ‌دوستی این مردِ نیکنام، از تمام یارانی که با برگزاری برنامه‌های مختلف و از طریقِ گوناگون به شناساندنِ فصلنامهٔ ره‌آورد و اضافه کردن بر تعداد مشترکینِ این فصلنامهٔ غیر انتفاعی و مستقلِ فرهنگی از ما پشتیبانی می‌کنند، سپاسگزاری می‌کنم.

اکنون آسوده و خرسندم که با کار و فعالیتِ شبانه‌روزی، توانسته‌ام دینی را که به همسرم و مردمِ نجیبِ ایران آریائی احساس می‌کردم ادا کنم.

شعله شمس شهباز



پیش‌گفتار
سر‌دبیر



میزگردی برای معرفی و رونمایی کتاب (نفت من کجاست؟)

پژوهشی در مورد وضعیت کنونی نفت ایران

به همت بنیاد بنی بریت، شاخه فریبرز مطلوب، میزگردی در تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۱۹ برای معرفی و گفت‌وگو درباره کتاب ارزشمند "نفت من کجاست؟" مولف و نویسنده آقای خسرو سمنانی و با شرکت خود ایشان و دکتر شکرالله برآوریان تشکیل شد. اداره کننده این جلسه شعله شمس شهباز، در آغاز طی سخنانی به هدف این گردهمایی و ارزش کتاب نفت من کجاست؟ پرداخت. وی به اختصار درباره دو سخنران جلسه، دکتر شکرالله برآوریان و خسرو سمنانی صحبت کرد. سپس دکتر برآوریان، سخنرانی بسیار جامع و روشنگرانه‌ای درباره نفت و تاریخچه آن در ایران ایراد کردند که بسیار مورد توجه شرکت کنندگان که همگی از روشنفکران و عاشقان ایران زمین بودند، قرار گرفت. سپس خسرو سمنانی، مرد نیکوکاری که با ایجاد بنیادهای مختلف و به طرق گوناگون به ایرانیان سراسر دنیا کمک و یاری می‌رساند، در مورد پژوهش‌هایی که در کتاب "نفت من کجاست" مورد تحلیل قرار گرفته صحبت کرد و در خلال صحبت‌هایش با استفاده از اسلایدهای برگرفته شده از کتاب، که بر روی پرده بزرگی در مقابل شرکت کنندگان به معرض نمایش گزارده می‌شد، نکات مهمی از اختلاس، دزدی‌ها از پنهانی فروش نفت، که متعلق و سرمایه ملت ایران است و این که درآمد حاصل از فروش پنهانی نفت هرگز به ایران بازگردانده نمی‌شود) و تصمیماتی که در اتاق تاریک در مورد سرمایه ملت ایران گرفته می‌شود صحبت نمود.

بعد از پایان سخنرانی ایشان پرسش و پاسخ انجام گرفت که طی آن هر دو سخنران به سئوالاتی که دوستان در خلال میزگرد نوشته و به دست گرداننده برنامه رسانده بودند، پاسخ گفت. در خاتمه، مولف و نویسنده، کتاب را برای علاقمندان امضا کرد.

دریغ که سایه سیاه حکومت ظلم و جور، بر این پیروزی پنجه افکنده و مردم سرزمینم از زن و مرد و جوان و کودک، از تیغ این ستم در امان نیستند. چه پائیز تلخی بود و چه زمستان سردیست که کشورم را در پنجه‌های خود می‌فشارد. با این وجود با سراینده‌ی توانا، مسعود نقره‌کار همصدا می‌شوم و پیامش را برای تمام مادران داغدار وطنم تکرار می‌کنم. پیامی که با صدای سحرآمیز و توانای فریدون فرح اندوز در تمام شبکه‌های مجازی طنین افکنده، دست به دست می‌گردد و همه می‌شنوند و برای هم می‌فرستند:



مادر، من زنده‌ام!

«تمام خواهد شد این داغ، از پی این همه سال»

۵ دی ماه تنها نیستی مادر،

من بر شانه تو خواهم نشست.

من زنده‌ام مادر. من زنده‌ام.

آن چشم‌های روشن و خندانی که میانه برگ‌ها و گلبرگ‌های رنگین حاشیه خیابان به تو دوخته شده‌اند را می‌بینی؟

منم مادر. و آن دسته گل سرخ را من به سنگفرش سرد خیابان هدیه دادم.

من زنده‌ام مادر.

تپش قلبی که در سینه تو می‌تپد، و صدای آوازی که در حنجره داری.

مادر، «تمام خواهد شد این داغ، از پی این همه سال».

فصل‌های ناتمام و هم و مرگ پایان خواهند گرفت، این قاتلان‌اند که بر مغز و قلب خود شلیک می‌کنند.

مادر، بار دیگر که به خیابان بیایم مرا شادتر و سرحال‌تر خواهی دید.

نگران نباش! در میان انبوه جمعیت به راحتی پیدا می‌شویم خواهی کرد، نشانی‌ام را می‌دانی،

همان است که بود، دستی پر از رزهای سفید، و کبوتری برشانه‌ام.

در میان انبوه گل‌ها و کبوتران مرا خواهی یافت.

می‌دانم، می‌دانم،

تو و پدر از من خواهید پرسید: «پسر! معنای این همه شور و شعور و شهامت و شرزگی و عشق چیست؟»

و من مثل همیشه خواهم گفت: آزادی.

گفته بودی عشق و آزادی بی‌مرگ‌اند، پس چرا باورم نمی‌کنی من زنده‌ام؟

و گفته بودم که عشق به آزادی عشقی است با آغاز و پایانی خوش، و می‌بینی که من سرشار از شور زندگی بر شانه‌ات نشسته‌ام.

من فریاد تو را می‌شنوم از آن حنجره و چشمان ناباور، من فریاد تو را می‌شنوم:

«من می‌دانم چه کسی جگرگوشه‌ام را کشته است، جگرگوشه مهربانی و عشق و آزادی را!».

آرام باش مادر و به پدر و خانواده دل‌داری و دل‌گرمی بده، آرام باش معجزه زنده و واقعی، مثل همیشه. مادر باورکن، من زنده‌ام!

نه فقط فریادت، که نجوای دل‌نشین و مهربانانه‌ات را از لابه‌لای برگ‌ها و گلبرگ‌های رنگین حاشیه خیابان می‌شنوم، همبازی نسیم شده‌اند مادر.

آن جوی خون و برگ‌های خون‌رنگ و رگبرگ‌هایی که خون در آن‌ها جاریست کابوس‌اند مادر،

به رویاهای زیبایت بیاندیش و آن‌ها را تماشا کن.

نگاه کن، من هنوز زنده‌ام، شاد و سرحال با دسته گلی از رزهای سفید بر دست و کبوتری بر شانه‌ام.

روح مهربانی، «حقیقت عشق پاک»، باور کن من زنده‌ام.

این صدای من است از قابی که فروتنانه بر سینه‌ات نشاندی:

عشق و آزادی بی‌مرگ‌اند، «عشق نقطه مقابل مرگ است».

آن‌ها به مغز و قلب خود شلیک کردند تا خزان ننگی که فصل‌های سبز و پُر گل سرزمینمان را خون‌رنگ کرده است عریان‌تر به تماشا بگذارند.

مادر بگو من زنده‌ام، و بر شانه تو نشسته‌ام.

با چشم‌هایت، که دریچه زندگی و مهربانی‌ست، با قلبت که به وسعت هستی‌ست،

و حنجره‌ات که سرشار از گل‌بانگ مهربانی و شادی‌ست به آن‌ها بگو!

بگو، بگو، بگو به آن‌ها، به گورزاده‌ها،

که من زنده‌ام تا حرام‌تر شوند، حرام‌تر.



نصب تندیس کوروش بزرگ، در مرکز فرهنگی زرتشتیان لس آنجلس

به همت و پیشنهاد آقای بهنام آبادیان، کمیته "میراث کوروش" که اعضای آن از ادیان مختلف هستند، تشکیل داده شد و در سالگرد جهانی کوروش بزرگ برای بزرگداشت بنیان‌گذار سلسله هخامنشیان و گرامی‌ترین پادشاه ایرانزمین کوروش بزرگ، تندیس برنزی از او (که به هزینه آقای آبادیان و در کارخانه ایشان ساخته شده بود) به مرکز فرهنگی زرتشتیان لس آنجلس اهدا و در مقابل ساختمان مرکز، طی مراسم باشکوهی نصب گردید.

آقای آبادیان و کمیته "میراث کوروش" در نظر دارند که برای دیگر مراکز فرهنگی بین‌المللی نیز تندیس‌های کوروش کبیر را ساخته و طی مراسمی باشکوه نصب نمایند تا جهانیان، با پادشاهی که هنگام آزاد ساختن کلیمیان در بابل و فرستادن آن‌ها به سرزمین موعود برای ساختن معبد خودشان، اولین منشور "حقوق بشر" را در لوحه استوانه‌ای اعلام کرد آشنا شوند. منشور کوروش کبیر یکی از منابعی بود که توماس جفرسون و پدران پایه‌گذار ایالات متحده آمریکا برای تنظیم قانون اساسی آمریکا از آن استفاده کردند.

درباره کوروش بزرگ

کوروش بزرگ یا کوروش کبیر، بنیان‌گذار و نخستین شاه، شاهنشاهی هخامنشی بود که به مدت سی سال، در بین سال‌های ۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد، بر نواحی گسترده‌ای از آسیا حکومت می‌کرد. کوروش ابتدا هگمتانه پایتخت حکومت ماد را فتح کرد. سپس شاه لیدیه را شکست داد و به سارد لشکر کشید و پس از دو هفته، شهر سارد به اشغال نیروهای ایرانی در آمد و دیگر شهرهای آسیای صغیر را نیز فتح کرد. جزئیات این جنگ‌ها در تاریخ ثبت نشده‌است و اطلاع کمی دربارهٔ جزئیات این نبردها وجود دارد.

در بهار سال ۵۳۹ پیش از میلاد، کوروش آهنگ تسخیر بابل را کرد و به گواهی اسناد تاریخی و عقیده پژوهشگران، فتح بابل بدون جنگ بوده‌است. هفده روز پس از سقوط بابل، در روز ۲۹ اکتبر سال ۵۳۹ پیش از میلاد، خود کوروش وارد پایتخت شد و همچون یک رهایی‌بخش مورد استقبال قرار گرفت. رویدادنامهٔ نبونعید در این‌باره گزارش می‌دهد:

«شاخه‌های نی پیش پای او گسترانده شد. شهر غرق صلح و آرامش بود. کوروش برای سراسر سرزمین‌های بابل صلح را بشارت داده بود. تصرف بابل نقطهٔ عطفی بود که باعث ایجاد امپراتوری بزرگی در آسیای مرکزی و غربی شد. ۴۰ هزار نفر را از بند آزاد کرد و فرمان داد که به سرزمین خود بازگردند. در خلال فتح بابل، کوروش منشور خود در خصوص آزادی‌های اجتماعی و دینی را اعلام کرد. بنی‌اسرائیل نیز مشمول چنین قانونی شد و کوروش آن‌ها را مخیر کرد که در بابل بمانند یا به سرزمین کنعان در ساحل مدیترانه بازگردند. در خصوص آنان که به کنعان بازگشتند، کوروش تمهیداتی را برای بازسازی هیکل یا معبد سلیمان فراهم آورد و استقرار آنان را در آن منطقه تسهیل کرد. این رفتار برای یهودیان، که نقطهٔ مقابل رفتار اسارت‌بار بابلیان بود، کوروش را به قهرمانی برای قوم یهود بدل ساخت که جایگاه ویژه‌ای در متون دینی آنان یافت. در شماری از کتب انبیا از کتب عهد عتیق، نام کوروش به‌عنوان منجی برده‌شده و گاه اقدام او در جهت آزادسازی یهود از اسارت، به‌عنوان یک مأموریت خودآگاه یا ناخودآگاه الهی تلقی شده‌است .

در سال ۱۸۷۹ میلادی (۱۲۵۸ خورشیدی) لوحی گلی در کاوش‌های شهر بابل، زیر پی دیواری، توسط هرمزد رسام، باستان‌شناس آشوری تبار بریتانیایی، یافت شد که به زودی مشخص شد که: منشور کوروش هخامنشی است. که پس از تصرف بابل بر لوحی از گل رُس ۱۱ سانتیمتری با ۴۵ سطر به زبان بابلی نو (آکدی) صادر کرد و در آن از شرح ورودش و عدم بدرفتاری با انسان‌ها و پرستش خداوند یگانه سخن می‌گفت.

این لوحه به منشور کوروش یا منشور حقوق بشر معروف شد.

این گنجینه بزرگ منشور حقوق بشر کوروش بزرگ در موزه بریتانیا در کنار دیگر آثار باستانی از هنر ایران پیش و پس از اسلام، در محفظه‌ای شیشه‌ای قرار گرفته و تحقیقات بسیاری درباره آن صورت گرفته است. برخی از سطرهای این استوانه، آسیب دیده و قابل خواندن نبود، اما در سال ۱۳۷۵ بخش جدا شده‌ی استوانه‌ی منشور کوروش، که در دانشگاه ییل Yale امریکا نگهداری می‌شد، به موزه‌ی بریتانیا انتقال داده شد تا سطرهای استوانه‌ی حقوق بشر کوروش بزرگ کامل گردد. متن منشور حقوق بشر کوروش بارها توسط دانشمندان غربی ترجمه شد و در ایران برای نخستین

بار توسط دکتر عبدالمجید ارفعی، استاد فرهنگ و زبان های خاور نزدیک باستان، به فارسی برگردانده شده است.

در بخشی از ترجمه منشور کوروش آمده است:

«من برای همه انسان ها آزادی پرستش خدایانشان را برقرار کردم و فرمان دادم که هیچ کس حق ندارد به این دلیل مورد بدرفتاری قرار بگیرد. من فرمان دادم که هیچ خانه ای ویران نشود، من صلح و آسایش را برای تمام انسان ها تضمین کردم.»

مهم ترین منابع کلاسیک یونانی در مورد زندگانی کوروش بزرگ، (هرودوت، حدود ۴۸۴ تا ۴۲۵ پیش از میلاد)، (کسنوفون، حدود سال های ۴۳۰ تا ۳۴۵ پیش از میلاد) و (کتسیاس، سال های ۴۱۵ تا ۳۹۸ پیش از میلاد در ایران) است. مهم ترین منابع شرقی، رویدادنامه معروف نبوتئید، شاه کلدانی است که از کوروش شکست خورد و گزارش خود کوروش بزرگ، در استوانه کوروش است.

برگردان و ترجمه ی متن کامل «منشور حقوق بشر کوروش بزرگ» در زیر:

مرد ناشایستی به فرمانروایی کشورش رسیده بود و او آیین های کهن را از میان برد و چیزهای ساختگی به جای آن گذاشت. معبدی بدلی از نیایشگاه «اسگ ایله» برای شهر (او - ریم) و دیگر شهرها ساخت. او کار ناشایست قربانی کردن را رواج داد که پیش از آن نبود ... هر روز کارهایی ناپسند می کرد، خشونت و بدکرداری. او کارهای ... روزمره را دشوار ساخت.

او با مقررات نامناسب در زندگی مردم دخالت می کرد. اندوه و غم را در شهرها پراکند.

او از پرستش «مردوک» خدای بزرگ روی برگرداند.

او مردم را به سختی معاش دچار کرد. هر روز به شیوه ای ساکنان شهر را آزار می داد.

او با کارهای خشن خود مردم را نابود می کرد ... همه مردم را.

از ناله و دادخواهی مردم، خدای بزرگ (مردوک) ناراحت شد ... دیگر ایزدان آن سرزمین را ترک کرده بودند.

مردم از خدای بزرگ می خواستند تا به وضع همه ی باشندگان روی زمین، که زندگی و کاشانه شان رو به ویرانی می رفت، توجه کند.

مردوک، خدای بزرگ، اراده کرد تا ایزدان به «بابل» بازگردند.

ساکنان سرزمین «سومر» و «آگد» مانند مردگان شده بودند. مردوک به سوی آنان متوجه شد و بر آنان رحمت آورد.

مردوک به دنبال فرمانروایی دادگر در سراسر همه کشورها به جستجو پرداخت. به جستجوی شاهی خوب که او را یاری دهد.

آنگاه او نام «کوروش» پادشاه «آنشان» (آن - ش - آن) را بر خواند. از او به نام پادشاه جهان یاد کرد.

او تمام سرزمین «گوتی» (کو - تی - ای) را به فرمانبرداری کورش در آورد. همچنین همه مردمان «ماد» (اوم - مان - من - ده) را. کورش با همه ی انسان ها دادگرانه رفتار کرد.

کورش با راستی و عدالت کشور را اداره می کرد.

مردوک، خدای بزرگ، با شادی از کردار نیک و اندیشه نیک این پشتیبان مردم خرسند بود.

او کورش را برانگیخت تا راه بابل را در پیش گیرد؛ در حالی که خودش همچون یابوری راستین، دوشادوش او

گام برمی‌داشت.

لشکر پر شمار او که همچون آب رودخانه‌ای شمارش ناپذیر بود، آراسته به انواع جنگ افزارها، در کنار او ره می‌سپردند.

مردوک مقدر کرد تا کورش بدون جنگ و خونریزی به شهر بابل وارد شود.

او بابل را از هر بلایی ایمن داشت.

او «تَبونید» (تَب - بو - تَب - اید) شاه را به دست کورش سپرد.

مردم بابل، سراسر سرزمین سومر و اکَد و همه‌ی فرمانروایان محلی، فرمان کورش را پذیرفتند. از پادشاهی او شادمان شدند و با چهره‌های درخشان او را بوسیدند. مردم سَرورِی را شادباش گفتند که به یاری او، از چنگال مرگ و غم رهایی یافتند و به زندگی بازگشتند.

همه‌ی ایزدان، او را ستودند و نامش را گرامی داشتند.

از این جا به بعد، روایت به صیغه اول شخص و از زبان کورش بازگو می‌شود:

منم «کورش»، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و اکَد، شاه چهار گوشه‌ی جهان.

پسر «کمبوجیه شاه بزرگ، شاه «آنشان»، نوه‌ی «کورش یکم، شاه بزرگ، شاه آنشان»، نبیره‌ی «چیش پیش» (شی - ایش - بی - ایش) شاه بزرگ، شاه آنشا». از دودمانی که همیشه شاه بوده‌اند و فرمانروایی‌اش را «بیل / بعل» (بِ - لو) (خداوند / = مردوک) و «تَبو» (تَبو) گرامی می‌دارند و با خرسندی قلبی پادشاهی او را خواهانند.

آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم؛ همه مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند.

در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم.

مردوک دل‌های پاک مردم بابل را متوجه‌ی من کرد، زیرا من او را رجمند و گرامی داشتم.

ارتش بزرگ من، به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدسش قلب مرا تکان داد ... من برای صلح کوشیدم.

تَبونید، مردم درمانده بابل را به بردگی کشیده بود، کاری که در خور شأن آنان نبود.

من برده داری را برانداختم. به بدبختی‌های آنان، پایان بخشیدم.

فرمان دادم که همه‌ی مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند.

فرمان دادم که هیچ کس، اهالی شهر را از هستی ساقط نکند.

مردوک از کردار نیک من خشنود شد. او بر من، کورش، که ستایشگر او هستم، بر پسر من «کمبوجیه» و همچنین بر همه‌ی سپاهیان من، برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی، مقام بلندش را ستودیم.

به فرمان مردوک، همه شاهانی که بر اورنگ پادشاهی نشسته‌اند؛ و همه‌ی پادشاهان سرزمین‌های جهان، از «دریای بالا» تا «دریای پایین» (دریای مدیترانه تا دریای فارس)، همه‌ی مردم سرزمین‌های دوردست، همه‌ی پادشاهان (آ - مور - ری - ای)، همه‌ی چادر نشینان، مرا خراج گذاردند و در بابل بر من بوسه زدند.

از ... تا «آشور» (آش - شور) و «شوش» (شو - شن)، من شهرهای ویران شده را از نو ساختم.

فرمان دادم تمام نیایشگاه‌هایی که بسته شده بود را بگشایند. همه‌ی خدایان این نیایشگاه‌ها را، به جاهای خود بازگرداندم.

همه‌ی مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را، به جایگاه‌های خود برگرداندم.

خانه‌های ویران آنان را آباد کردم. همه‌ی مردم را به همبستگی فراخواندم. همچنین پیکره خدایان سومر و آکد را، که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود؛ به خشنودی مردوک، به شادی و خرمی، به نیایشگاه‌های خودشان بازگرداندم، بشود که دل‌ها شاد گردد. بشود، خدایانی که آنان را به جایگاه‌های مقدس نخستینشان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ، برایم خواستار زندگانی بلند باشند. بشود که سخنان پر برکت و نیک‌خواهانه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای من مردوک بگویند:

«به کورش شاه، پادشاهی که تو را گرامی می‌دارد و پسرش کمبوجیه جایگاهی در سرای سپند ارزانی دار.»
بی گمان در روزهای سازندگی، همگی مردم بابل، پادشاه را گرامی داشتند و من برای همه‌ی مردم جامعه‌ای آرام فراهم ساختم. (صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم...
باری بزرگ شهر بابل به نام (ایم - گور - ان - لیل) را استوار گردانیدم ...
دیوار آجری خندق شهر را، که هیچ یک از شاهان پیشین، با بردگان به بیگاری گرفته شده، به پایان نرسانیده بودند؛ به انجام رسانیدم. دروازه‌هایی بزرگ برای آن‌ها گذاشتم با درهایی از چوب «سدر» و روکشی از مفرغ...»

در مورد درگذشت کوروش بزرگ، بر طبق دو لوحه و سند گلی یافت‌شده در بابل، (نخستین مربوط به ۱۲ اوت ۵۳۰ پیش از میلاد که «نهمین سال سلطنت کورش، شاه کشورها را نشان می‌دهد) و سند دوم (مربوط به ۳۱ اوت ۵۳۰ پیش از میلاد است که سال آغاز فرمانروایی کمبوجیه، شاه کشورها را بر خود دارد). این دو سند در واقع نشان می‌دهند که کوروش در فاصله بین ۱۲ تا ۳۱ اوت سال ۵۳۰ پیش از میلاد درگذشته است
در اینجا مقاله پژوهشی دکتر ژاله آموزگار و در بخش انگلیسی همین شماره نیز دو پژوهش ارزنده دیگر درباره کوروش کبیر را نه تنها خودتان بلکه فرزندان جوان خود را نیز تشویق به مطالعه نمایید تا با تاریخ سرزمین نیاکان خود بیشتر آشنا شوند.

شعله شمس شهباز